



انتشارات آرینا قلم

فیب خودت

نقش پنهان **شانس** در زندگی و بازار
نسیم نیکلاس طالب / مترجم: بهروز قیاسی

تصادف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نویسنده: نسیم نیکلاس طالب
مترجم: بهروز قیاسی
ویراستار: حدیث معظمی
مدیر هنری: مجید زارع
طراح جلد: محمدرضا چیت ساز
صفحه آرا: رامین مهری
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۴۰۱
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۸۹-۱۴-۱

ناشر: آریانا قلم

نشانی: خیابان سهروردی جنوبی، ملایری پور غربی، پلاک ۳۷، واحد ۲

تلفن: ۸۸۳۴۲۹۱۰

فروشگاه اینترنتی: www.AryanaGhalam.com

رسم الخط این کتاب براساس دستور خط فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.
تمام حقوق برای انتشارات آریانا قلم محفوظ است.
هرگونه تقلید و استفاده از این اثر به هر شکل بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

سرشناسه: طالب، نسیم نیکلاس، ۱۹۶۰ - م؛ Taleb, Nassim Nicholas
عنوان و نام پدیدآور: فریب خورده تصادف / نسیم نیکلاس طالب؛ مترجم بهروز قیاسی؛ ویراستار حدیث معظمی.
مشخصات نشر: تهران: آریانا قلم، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۳۶۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۸۹-۱۴-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان اصلی: Fooled by randomness: the hidden role of chance in life and in the markets, 2nd ed [2005]

موضوع: سرمایه‌گذاری / Investments

موضوع: شانس / Chance

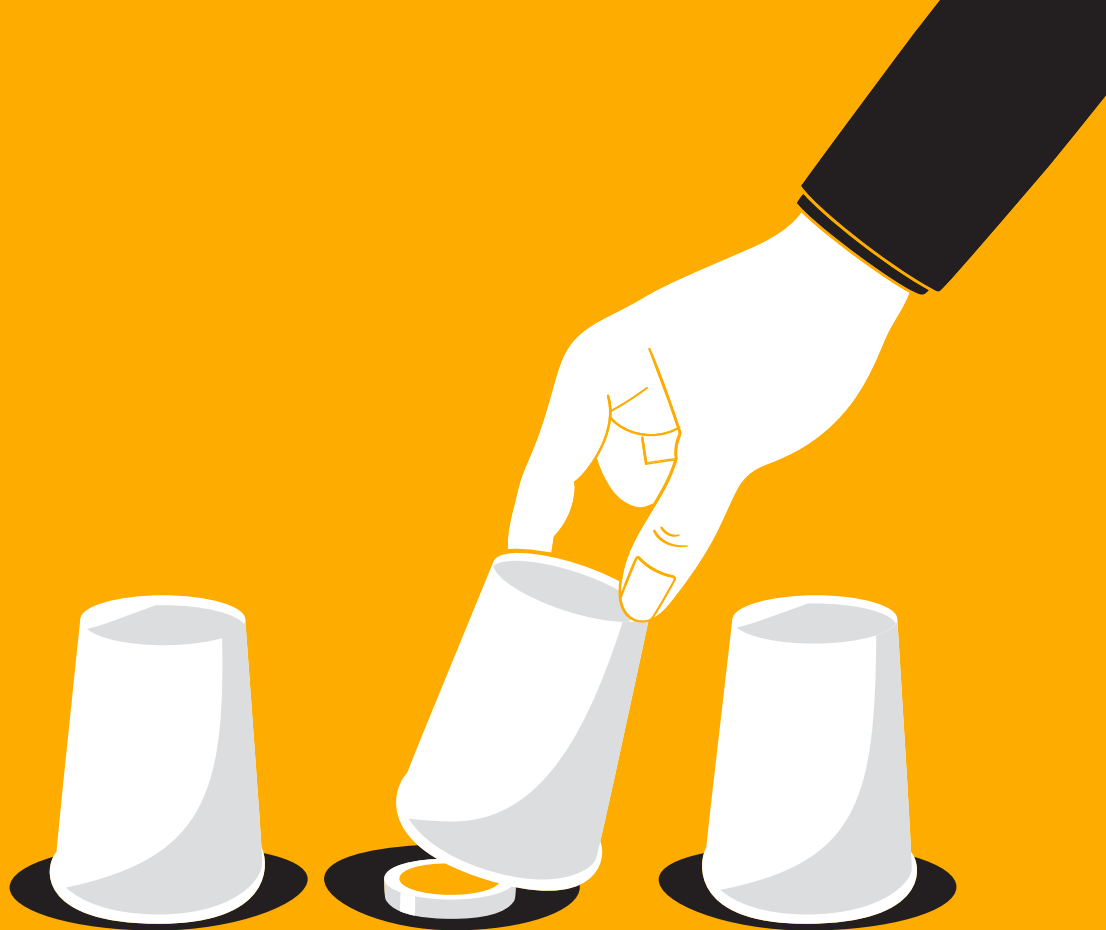
موضوع: متغیرهای تصادفی / Random variables

شناسه افزوده: قیاسی، بهروز، ۱۳۶۳ - ، مترجم

رده‌بندی کنگره: HG۴۵۲۱

رده‌بندی دیویی: ۱۲۳/۳

شماره کتاب شناسی ملی: ۸۷۶۳۸۰۶



فریب خورده تصادف

نقش پنهان شانس در زندگی و بازار

نسیم نیکلاس طالب / مترجم: بهروز قیاسی



فرب خورده تصادف دومین کتابی است که انتشارات آریانا قلم از نسیم نیکلاس طالب ترجمه و منتشر می‌کند. سال ۱۳۹۳، زمانی که کتاب قوی سیاه: اندیشه‌ورزی پیرامون ریسک را ترجمه و آماده انتشار می‌کردیم، این نویسنده آن قدرها در ایران شناخته شده نبود. اما او اکنون، به لطف فضای مجازی در اشاعه اندیشه‌هایش، به نویسنده‌ای مطرح و مورد اقبال تبدیل شده است که، در بسیاری از محافل کتاب‌خوانی و اندیشه‌ورزی درباره عدم قطعیت و ریسک، تفکرات او یکی از ارکان اصلی گفت‌وگوست و طرفداران خاص خود را دارد.

پس از دیدن تأثیرگذاری قوی سیاه و توجه چشمگیری که آن کتاب توانست در جامعه مخاطبان ایرانی جلب کند، در آریانا قلم تصمیم گرفتیم کتاب اول این نویسنده را، که به نوعی پایه و سرمنشأ اندیشه‌ها و آثار بعدی اوست، ترجمه و منتشر کنیم. از این رو، به آقای بهروز قیاسی، که کتاب پادشکننده را نیز ترجمه کرده بودند و در دست انتشار داشتند، پیشنهاد دادیم که فرب خورده تصادف را ترجمه کنند و ایشان هم از سر لطف پیشنهاد ما را پذیرفتند.

نسیم طالب عرضه بنیان‌های نظام فکری خود را با کتاب حاضر شروع می‌کند و با جستارهای آن خواننده را در مورد مفاهیمی چون ثبات و عدم قطعیت، شانس و موفقیت، ریسک و احتمالات و تصمیم‌گیری به چالش‌های جدی می‌کشد. برای این منظور، او که آشنایی خوبی با ادبیات و فلسفه دارد از بیان طنزآمیز خود کمک می‌گیرد تا مخاطب را هرچه بیشتر درگیر این موضوعات کند. همان‌طور که طالب هم اشاره می‌کند، این کتاب مشخصاً نمی‌خواهد تمام نقش را به شانس اختصاص دهد، بلکه می‌خواهد ما نقش پرنسپل آن را در زندگی در نظر بگیریم و با پذیرش این مفاهیم سیستم پادشکننده‌تری داشته باشیم.

به باور من، تعمیق مطالب این کتاب و سایر کتاب‌های طالب نیازمند ورزشی ذهنی است. به عبارت بهتر، همان‌طور که ورزشی بدن حاصل استمرار در تمرینات ورزشی است، ذهن خواننده نیز باید با به‌کارگیری مستمر آموزه‌های این کتاب ورزیده شود و این

کار با یک بار خواندن آن حاصل نمی‌شود. با چند بار خواندن است که ذهن در این مدل اندیشه‌ورزی و نگاه کردن به پدیده‌های پیرامون آهسته‌آهسته تحریمی یابد و می‌تواند نقش پدیده‌های پنهان و عدم قطعیت را در سیستم‌های مختلف درک کند و احتمالاً کمتر به دام خطاهای معمول و سوگیری‌های رایج بیفتد.

در پایان، گفتنی است که در کتاب پیشینی که آریانا قلم از نسیم نیکلاس طالب منتشر کرده است (قوی سیاه)، آقای دکتر محمد ابراهیم محجوب از معادل «بختی» و مشتقات آن در برابر random و مشتقات آن استفاده کرده‌اند، حال آنکه در کتاب حاضر، آقای بهروز قیاسی از معادل «تصادف» و مشتقات و ترکیبات آن در برابر واژه انگلیسی مذکور و مشتقات آن بهره‌جسته‌اند. هریک از این دو مترجم فاضل استدلال‌های خود را داشتند که به اختصار در مورد اول، ایجاد استقلال معنایی و تشخیص در معادل برای واژه‌ای تخصصی است و در مورد دوم، سهولت فهم و تداول این معادل در میان همگان است. از این رو، چون ناشر نظر هر دو مترجم را معقول و متین یافت، در این باره قائل به حفظ ترجیح مترجمان شد. گفتن این مطلب بدین سبب ضروری است که خوانندگانی که کتاب پیشین را خوانده‌اند، با دانستن این مطلب، بتوانند به راحتی میان آموزه‌های دو کتاب ارتباط منسجم‌تری برقرار کنند.

امیدواریم این کتاب و سایر کتاب‌های این نویسنده فرصتی برای اندیشه‌ورزی و وسعت دید ما فراهم کنند.

سمیه محمدی

مدیرعامل انتشارات آریانا قلم

نسیم طالب فریب خورده تصادف را در سال ۲۰۰۱ منتشر کرد. کتاب با استقبال فراوان روبه رو شد و مجله فورچون آن را در فهرست هوشمندانه ترین کتاب های تاریخ در کنار آثار بزرگی چون ثروت ملل آدام اسمیت، نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول جان مینارد کینز و کاپیتالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی جوزف شومپتر قرار داد. به این ترتیب این کتاب سرآغازی شد بر مجموعه آثار طالب درباره مفهوم عدم قطعیت و نقش پنهان شانس در زندگی و بازار. به باور مترجم، که از علاقه مندان پروپاقرص آثار طالب است، کتاب حاضر همچنان خواندنی ترین اثر در میان آثار او به حساب می آید.

معمولاً تأثیر کتاب ها با گذشت زمان کمتر و کمتر می شود، اثر عاطفی آنها از بین می رود و مطالبشان از حافظه پاک می شود. در این میان تعداد انگشت شماری از کتاب ها استثنا هستند؛ نه تنها از ذهن پاک نمی شوند که تأثیرشان به مرور زمان وسیع تر و عمیق تر نیز می شود. کتاب حاضر برای مترجم چنین بوده است. یک توصیه متواضعانه به خواننده درباره نحوه خواندن کتاب، با این امید که کتاب حاضر برای او نیز ماندگار و اثرگذار باشد. کتاب حاضر یک آموزه اصلی دارد که تمام قسمت هایش حول آن شکل گرفته اند و سعی در توضیح آن دارند. به گمان مترجم، بهترین شیوه برای مواجهه با این آموزه نه حفظ کردن آن است (مثل مطالب تاریخی) و نه فهمیدن آن (مثل اصول هندسه و جبر). بهترین شیوه این است که با آن مثل یک مهارت برخورد کنیم، چیزی مثل دوچرخه سواری که کافی است یک بار آن را بیاموزیم تا همیشه با ما بماند. برای محقق شدن چنین چیزی، کتاب را به شکل فعال و با ذهنی باز و پرسشگر بخوانید، تا می توانید با مطالب آن درگیر شوید، آنها را زیر سؤال ببرید، مصادیقش را در زندگی شخصی و محیط اطرافتان پیدا کنید، درباره آن با دیگران بحث و گفت و گو کنید و از همه مهم تر از خواندن آن لذت ببرید. به این ترتیب، مثل کسی که حین تمرین دوچرخه سواری ناگهان در لحظه ای معجزه آسا یاد می گیرد چطور باید تعادلش را حفظ کند، این مهارت را فرا خواهید گرفت.

در ترجمه کتاب سعی ام بر آن بود تا مطالب را به شفاف‌ترین شکل ممکن به زبان فارسی برگردانم تا خواننده در درک مطالب، به‌ویژه در قسمت‌های تخصصی‌تر، دچار ابهام نشود. به این منظور بخش مستقلی نیز با عنوان فرهنگ اصطلاحات به پایان کتاب اضافه شد که در آن برخی اصطلاحات تخصصی یا ناآشنا به اختصار توضیح داده شده‌اند. در عین حال تلاشم بر این بود تا ترجمه روان باشد و لحن توأمان دانشگاهی و محاوره‌ای متن اصلی نیز تا حد ممکن حفظ شود. اگر موفقیتی در این کار حاصل شده باشد، قطعاً باید آن را مدیون آقای سعید یعقوبی زاده و خانم حدیث معظمی دانست که متن ترجمه را با دقت مثال‌زدنی بررسی و اشتباهات آن را برطرف کردند. از آقای کیوان دهقان‌پور برای کمک‌هایش در مطابقت دادن نسخه‌های انگلیسی و آقای رامین مهری برای صفحه‌آرایی کتاب نهایت تشکر را دارم. همین‌طور باید از خانم لیلا نبی‌فر نیز تشکر کنم که توصیه‌های بجا و مفیدی درباره متن داشتند. علاوه بر آن، از خانم سمیه محمدی و آقای محمدعلی معین‌فر نیز سپاسگزارم که امکان ترجمه و چاپ کتاب را فراهم آوردند. مسئولیت تمام اشتباه‌های احتمالی موجود در متن با مترجم است.

چند سال پیش شرکت گوگل در نتایج به‌دست‌آمده از پژوهشی اعلام کرد که چیزی حدود ۱۳۰ میلیون کتاب (با عنوان مستقل) در سراسر جهان وجود دارد. باین‌همه پیدا کردن کتاب‌هایی که توانایی تأثیرگذاری عمیق بر بینش و رفتار ما را داشته باشند کار دشواری است. کتاب حاضر قطعاً در زمره چنین کتاب‌هایی است. فرب خورده تصادف به اشکال مختلف بر زندگی مترجم تأثیر گذاشته است، اما دلنشین‌ترین تأثیر آن شاید گفت‌وگوهای بسیار جالبی باشد که درباره مفاهیم مطرح‌شده در کتاب با افراد گوناگون داشته‌ام. این گفت‌وگوها به اندازه خود کتاب برایم آموزنده و مفرح بوده‌اند. جا دارد از تمام کسانی که طرف این گفت‌وگوها بوده‌اند تشکر کنم، به‌ویژه از دو دوست عزیزم، نسیم کیانی و مصطفی مصطفوی، که پای ثابت این گفت‌وگوها و بهترین هم‌صحبت‌های ممکن بودند. همین‌طور از مریم رهی عزیز که بدون پشتیبانی‌ها و حمایت‌های همیشگی و دلگرم‌کننده‌اش ترجمه این کتاب ممکن نبود.

نکته پایانی اینکه پانوش‌ها و فرهنگ اصطلاحاتی که در انتهای کتاب آمده از مترجم است. امیدوارم از خواندن کتاب لذت ببرید.

۱۳ دیباچه
۲۵ خلاصه فصل‌ها
۲۹ پیشگفتار/ مسجدی در میان ابرها
۳۹ بخش اول / اندرز سولون، چولگی، عدم تقارن، استقرا
۴۱ یک / چرا پولدارها باهوش نیستند؟
۵۹ دو / یک روش عجیب حسابداری
۷۹ سه / تأملی ریاضیاتی درباره تاریخ
۱۰۷ چهار / تصادف، مهملات و اندیشمند علمی
۱۱۵ پنج / بقای غیراصلاح — آیا ممکن است تکامل فریب تصادف را خورده باشد
۱۳۳ شش / چولگی و عدم تقارن
۱۵۳ هفت / مسئله استقرا
۱۷۱ بخش دوم / میمون‌های نویسنده — دوام‌نگری و سایر سوگیری‌ها
۱۷۵ هشت / بی‌شمار همسایه میلیونر
۱۸۵ نه / عملیات خرید و فروش از آب خوردن هم آسان‌تر است
۲۰۹ ده / بازنده همه چیز را می‌برد — بحثی درباره روندهای غیرخطی در زندگی
۲۱۹ یازده / تصادف و مغز انسان: انسان کورا احتمال
۲۵۹ بخش سوم / پر کردن گوش با موم — زندگی با بیماری التهاب تصادف
۲۶۵ دوازده / خرافات قماربازها و کبوترها در جعبه
۲۷۳ سیزده / کارنیادیس به رُم می‌آید: درباره احتمالات و شکاکیت

٢٨٥	چهارده / باكوس آنتونی را تنها می‌گذارد
٢٩١	پسگفتار / سولون هشدار لازم را داده بود
٢٩٣	پی‌نوشت / سه اندیشه دیگر زیر دوش
٣٥٣	قدردانی
٣٥٧	سفری به کتابخانه / یادداشت‌ها و توصیه‌هایی برای مطالعه
٣٣٣	فرهنگ اصطلاحات
٣٤٥	کتابنامه
٣٥٩	درباره نویسنده



به باور من انسان برای برنامه‌های
دقیق و جزئی ساخته نشده است.
ما قرار است مثل آتش‌نشان‌ها
زندگی کنیم، زیر سایهٔ محافظ
عدم قطعیت، در فاصلهٔ دو تماس
مشغول استراحت و تعمق.



فرب خورده تصادف

اثری غیرداستانی است، اما نام برخی از افرادی که چهره‌های عمومی محسوب نمی‌شدند تغییر داده شده است. برخی از چهره‌های غیرعمومی که در کتاب توصیف شده‌اند حاصل تغییر یا تلفیق چند شخصیت واقعی‌اند.



دیباچه

کمتر جدی گرفتن دانش

کتاب حاضر ترکیبی است از دو شخصیت متفاوت؛ از یک سو، متخصص جدی مفهوم عدم قطعیت که در طول زندگی حرفه‌اش تلاش کرده فریب امور تصادفی را نخورد و احساسات برآمده از نتایج احتمالاتی را کنترل کند، از سوی دیگر، انسانی با علاقه بی‌پایان به هنر، عاشق ادبیات، کسی که حاضر است با کمال میل فریب هر مهملی را بخورد مشروط بر اینکه پیراسته، ناب، خلاقانه و باسلیقه باشد. به باور من انسان از فریب تصادف در امان نیست. تنها راه چاره ما این است که این فریب را به لذت‌های هنری محدود کنیم.

کتاب حاضر را از صمیم قلب نوشتم؛ این نوشته نه رساله‌ای رسمی و نه قطعاً، خدای ناکرده، گزارشی علمی، بلکه درحقیقت جستاری شخصی است که پیش از هر چیز افکار، جدال‌ها و مشاهدات مرتبط با عمل ریسک کردن را به بحث می‌گذارد. اثر حاضر برای تفریح نوشته شده است و هدفش (بیش از هر چیز دیگر) این است که با و برای لذت خواننده شود. درباره سوگیری‌های انسان (ژنتیک یا اکتسابی) در مواجهه با امور تصادفی طی دهه گذشته بسیار نوشته‌اند. قوانین نگارش در ویرایش اول کتاب پرهیز از این موارد بود: (الف) هر چیز مرتبطی که شخصاً مشاهده نکردم یا مستقلاً به آن نرسیدم و (ب) هر چیزی که آن قدر که باید در ذهنم پخته نشده به قدری که نوشتن درباره‌اش برابم راحت و طبیعی باشد. بنابراین هر چیزی که به نظر می‌آمد از سروظیفه نوشته شده باشد از کتاب حذف و تمام پاراگراف‌های کتابخانه‌ای و نقل قول‌های علمی بی‌دلیل از کتاب زدوده شد. تلاشم بر این بود تا فقط از نقل قول‌هایی استفاده کنم که به طور طبیعی به ذهنم می‌رسند، آن هم از نویسندگانی که مدت‌های طولانی با کارشان از نزدیک آشنایی داشته‌ام (به نظر من هیچ چیز بدتر از این نیست

که نویسنده جملات قصار دیگران را از اینجا و آنجا به عاریه بگیرد، بعداً در این باره بیشتر صحبت خواهیم کرد). حین نوشتن این مثل لاتین را در خاطر داشتم که می‌گوید فقط زمانی سخن بگو که ارزش آن از سکوت بیشتر باشد.

قوانین گفته شده همچنان پابرجایند، اما بعضی اوقات زندگی به کمی مدارا نیاز دارد: تحت فشار دوستان و خوانندگان، مجموعه‌ای از یادداشت‌های مستقلی را که به ادبیات مرتبط با موضوع اشاره می‌کنند به ویرایش حاضر اضافه کردم. علاوه بر این، به بیشتر فصل‌ها نیز مطالبی افزودم، مخصوصاً به فصل یازده، که در مجموع حجم کتاب را بیش از یک سوم افزایش داده است.

افزایش برگ‌های برنده

می‌خواهم کتاب حاضر را، با استفاده از روشی که معامله‌گرها به آن افزایش برگ‌های برنده می‌گویند، به موجودی ارگانیک تبدیل کنم و اجازه بدهم تا بازتابی از تکامل شخصی ام باشد، نه اینکه با تمرکز روی ایده‌های نو کتابی جدید در بیاورم. نکتهٔ عجیب ماجرا اینجاست که بعد از چاپ به برخی از قسمت‌های کتاب خیلی بیشتر از قبل فکر کردم، مخصوصاً در دو موضوع مجزا: (الف) مکانیسم‌هایی که ذهن ما با آنها دنیا را کمتر، خیلی کمتر، از چیزی که هست تصادفی می‌بیند و (ب) «دُم‌های چاق»، این گونهٔ سرکش از عدم قطعیت که باعث نوسانات بزرگ می‌شود (پیشامدهای نادر هر روز بخش بزرگ‌تر و بزرگ‌تری از جهان ما را توضیح می‌دهند، اما در عین حال همچنان برای ما دور از ذهن‌اند، همان‌طور که برای پیشینیانمان دور از ذهن بودند). ویرایش دوم کتاب نشان‌دهندهٔ تغییر جهت نویسندهٔ این سطور از مسیر دانشجوی عدم قطعیت بودن (شناخت عدم قطعیت محدود است) به مسیر تحقیق کردن دربارهٔ چگونگی فریب خوردن انسان‌ها از آن است.

پدیدهٔ دیگری که ارزش توجه دارد تغییر نویسندهٔ این سطور با کتاب حاضر است. من این کتاب را به شکل فزاینده‌ای پس از نگارش اولیهٔ آن زندگی کردم و همین باعث شد تا به نقش بخت در غیرمنتظره‌ترین موقعیت‌ها پی ببرم. انگار ما با دو سیارهٔ متفاوت روبه‌رویم: سیاره‌ای که واقعاً در آن زندگی می‌کنیم و سیاره‌ای که انسان‌ها به خیالشان در آن زندگی می‌کنند (سرزمینی به مراتب جبرگرایانه‌تر). ماجرا به همین سادگی است: اتفاقات پیشین همیشه کمتر از آنچه هستند تصادفی به نظر می‌رسند (به این پدیده سوگیری گذشته‌نگری

می‌گویند). وقتی کسی درباره‌ی گذشته‌اش صحبت می‌کند، متوجه می‌شوم که بخش عمده‌ای از آنچه می‌گوید صرفاً توجیهاتی است که ذهن فریب خورده‌اش بعداً بر وقایع انطباق داده است. این مسئله گاهی برایم تحمل‌ناپذیر می‌شد: افرادی که در علوم اجتماعی (مخصوصاً در عرصه‌ی رایج اقتصاد) و دنیای سرمایه‌گذاری بودند به چشمم موجوداتی دیوانه می‌آمدند. زندگی در دنیای واقعی می‌تواند بسیار دردناک باشد، مخصوصاً وقتی سخن افراد بیشتر شخصیت‌گوینده را روشن می‌کند تا پیام مدنظرش را؛ امروز صبح در مطب دندانپزشک مشغول خواندن مجله‌ی نیوزویک بودم که مقاله‌ای درباره‌ی یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی دنیای کسب‌وکار در آن بود، مقاله‌ی روی «اقدامات زمان‌بندی شده» شخص موردنظر تأکید داشت، در حین مطالعه متوجه شدم که توجه بیشتر معطوف به درست کردن فهرستی از سوگیری‌های نویسنده‌ی مطلب است تا اطلاعات موردنظر مقاله که طبعاً قابلیت جدی گرفته شدن نداشتند (چرا بیشتر روزنامه‌نگارها به این نکته پی نمی‌برند که بسیار کمتر از چیزی که خیال می‌کنند می‌دانند؟ دانشمندان نیم قرن قبل پدیده‌ی ناتوانی «متخصصان» از درس گرفتن از اشتباهات پیشین را بررسی کردند. نتیجه این بود که ممکن است تمام پیش‌بینی‌های فرد در طول زندگی اشتباه باشد، با این حال خیال کند که دفعه‌ی بعدی به هدف خواهد زد).

تزلزل و احتمالات

به باور من مهم‌ترین سرمایه‌ای که باید در خودم حفظ و تقویت کنم حس عمیق تزلزل فکری است. شعار من این است: «اصلی‌ترین فعالیت‌م دست انداختن کسانی است که خودشان و کیفیت دانششان را بیش از حد جدی می‌گیرند.» تقویت تزلزل فکری به جای اطمینان خاطر فکری ممکن است هدف عجیبی به نظر برسد و البته اجرای آن نیز ساده نیست. برای دستیابی به چنین هدفی باید ذهنمان را از سنت متأخر قطعیت فکری بزدااییم. یکی از خوانندگان که بعداً به دوست مکاتبه‌ای تبدیل شد مرا وادار کرد تا مونتینی، این جستارنویس فرانسوی قرن شانزده و درون‌نگر خستگی‌ناپذیر، را از نو کشف کنم. تفاوت بین مونتینی و دکارت مرا به خود جذب کرد؛ با خودم فکر کردم که ما چطور با دنبال کردن تلاش‌های دکارت برای دستیابی به قطعیت از مسیر درست منحرف شدیم. ما قطعاً با پیروی از مدل رسمی تفکر دکارت به جای پیروی از قضاوت‌های مبهم و غیررسمی (اما حیاتی) مونتینی چشمه‌اندیشه‌ی خود را کور کردیم. پانصد سال بعد مونتینی با تزلزل و درون‌نگری شدیدش به الگوی سربلندی

برای متفکران جدید تبدیل شد. علاوه بر این، نباید از شجاعت کم نظیر او غافل شویم: حفظ شکاکیت قطعاً نیازمند بی باکی است؛ درون نگری، روبه رو شدن با خود و محدودیت های خود شجاعت فراوان می طلبد؛ مخصوصاً اینکه دانشمندان هر روز شواهد بیشتر و بیشتری پیدا می کنند مبنی بر اینکه طبیعت انسان را برای خودفریبی طراحی کرده است.

برای مواجهه با احتمالات و ریسک، رویکردهای فکری بسیاری وجود دارد، چراکه معنی «احتمالات» برای کسانی که در رشته های مختلف اند کمی متفاوت است. در کتاب حاضر احتمالات بی چون و چرا مفهومی کیفی و ادبی است و در برابر مفهوم کمی و «علمی» آن قرار می گیرد (همین مسئله علت هشدارها علیه اقتصاددان ها و اساتید رشته مدیریت مالی را توضیح می دهد، کسانی که قویاً باور دارند که جواب ها را می دانند، آن هم جواب های درست را). مفهوم احتمالات در کتاب حاضر بیشتر از مسئله استقرای هیوم (یا برهان قیاسی ارسطو) سرچشمه می گیرد تا از پارادایم موجود در متون شرط بندی. در این کتاب احتمالات شاخه ای از شکاکیت کاربردی است، نه علوم مهندسی (برخلاف تمام برخوردهای پرنخوت ریاضیاتی با احتمالات، ارزش مسائل مرتبط با حسابان احتمالات کمتر از آن است که در جایگاهی والاتراز پانویس قرار بگیرند).

چطور؟ احتمالات صرفاً محاسبه نسبت شرط بندی روی تاس یا چیزهای پیچیده تر نیست؛ احتمالات پذیرفتن عدم قطعیت در دانش انسان و ساخت روش هایی برای مواجهه با این جهل است. بیرون از دنیای کتاب های درسی و کازینوها، تقریباً هرگز با احتمالات در قالب مسئله ریاضی یا معمای فکری روبه رو نمی شویم. طبیعت نه هرگز به ما می گوید که میزرولتش چند خانه دارد و نه مسائل را به شیوه کتاب های درسی ارائه می کند (حقیقت این است که در دنیای واقعی انسان بیشتر باید مسئله را حدس بزند تا راه حل را). در کتاب حاضر، علم به اینکه نتایج دیگری نیز می توانست حاصل شود، و دنیا می توانست متفاوت با این باشد، هسته اصلی تفکر احتمالاتی را تشکیل می دهد. در واقع، من در تمام طول فعالیت حرفه ای ام منتقد استفاده از روش های کمی احتمالات بودم. از نظر من ایده های اصلی کتاب در فصل های سیزده و چهارده (جایی که درباره شکاکیت و رواقی گری بحث شده است) یافت می شوند، با این حال بیشتر افراد به مثال های فصل یازده توجه نشان دادند، مثال هایی که اشتباه در محاسبه احتمالات را نشان می دهند (این فصل مسلماً و با فاصله غیرخلاقانه ترین قسمت کتاب است، فصلی که تمام سوگیری های احتمالاتی موجود در متون

را به صورت فشرده در آن گنجانده‌ام). این را هم اضافه کنم که ما در علوم سخت، مخصوصاً فیزیک، درک نسبتاً خوبی از احتمالات داریم، اما در «علوم» اجتماعی مثل اقتصاد چندان از مسئله سردرمنی آوریم، علی‌رغم تمام قیل‌وقال‌هایی که متخصصان راه می‌اندازند.

اثبات حقانیت (برخی) خوانندگان

در کتاب حاضر سعی کرده‌ام تا سهم حرفه‌ام یعنی معامله‌گری ریاضیات محور را به حداقل برسانم. فعالیت‌م در بازار نقشی فراتر از منبع الهام ندارد؛ و این فعالیت کتاب را (برخلاف آنچه بسیاری تصور کردند) به راهنمای امور تصادفی در بازار تبدیل نمی‌کند، همان‌طور که منظومه‌ایلیاد را نباید راهنمای علوم نظامی دانست. فقط سه فصل از چهارده فصل کتاب در دنیای امور مالی اتفاق می‌افتند. بازارهای مالی صرفاً نمونه‌ای خاص از تله‌ی امور تصادفی‌اند، اما آنها با فاصله جالب‌ترین نمونه‌هایند چراکه شانس نقش بسیار زیادی در آنها ایفا می‌کند (اگر من متخصص تاکسیدرمی بودم یا مترجم برجسب‌های شکلات، کتاب حاضر به میزان چشمگیری کوتاه‌تر می‌شد). علاوه‌براین، شانس‌ی که در بازارهای مالی وجود دارد از آن گونه‌هایی است که هیچ‌کس از آن سردرمنی آورد، اما اغلب فعالان بازار خیال می‌کنند که آن را می‌فهمند، به همین دلیل بازارهای مالی سوگیری‌ها را برای ما بزرگ‌نمایی می‌کنند. سعی من بر این بوده تا استعاره‌های مربوط به بازار را با زبانی گویا شرح بدهم، به همان شیوه‌ای که در مهمانی، سر میز شام، برای مثلاً متخصص قلبی علاقه‌مند به این مباحث توضیح می‌دهم (برای تمرین از دوستم، ژاک مراب، که از مهاجرهای نسل دوم است استفاده کردم).

تعداد بسیار زیادی ایمیل درباره‌ی ویرایش اول کتاب دریافت کردم که می‌تواند آرزوی هر جستارنویسی باشد، چراکه چنین دیالکتیکی شرایط ایدئال بازنویسی ویرایش دوم را فراهم می‌کند. قدردانی خودم از این موضوع را با پاسخ دادن به هرکدام از آنها (یک بار) نشان دادم. بعضی از این پاسخ‌ها را در فصل‌های مختلف وارد متن کرده‌ام. از آنجاکه بسیاری مرا فردی هنجارشکن می‌دانند، با آغوش باز منتظر نامه‌های خشم‌آلودی بودم از این دست که «توفکر کردی کی هستی که درباره‌ی وارن بافت نظر می‌دهی؟» یا «مشکل اینجاست که توبه موفقیتش حسودی می‌کنی»؛ در عوض در کمال ناامیدی بیشتر تخریب‌ها به صورت ناشناس در سایت amazon.com ثبت شده بودند (همان‌طور که می‌دانید چیزی به اسم شهرت بد وجود ندارد: بعضی‌ها با توهین کردن به کار افراد آن را تبلیغ می‌کنند).

برخی افراد حس کردند که کتاب حقانیت آنها را به اثبات رسانده است، نامه‌های این افراد تسلائی بود برزخم دریافت نکردن نامه‌های خشم‌آلود. با ارزش‌ترین نامه‌ها از طرف کسانی بودند که اوضاع خوبی در زندگی نداشتند، بدون اینکه مقصّر باشند، و از کتاب حاضر استفاده می‌کردند برای اینکه به همسرشان نشان بدهند در زندگی شان کمتری از باجناقشان داشته‌اند (نه مهارت کمتری). تکان‌دهنده‌ترین نامه از طرف مردی از ویرجینیا بود که طی چند ماه شغل، همسر و ثروتش را از دست داده بود و از جانب کمیسیون هولناک اوراق بهادر و بورس تحت بازرسی بود، با این همه هر روز در نتیجه برخورد رواقی‌گونه‌اش حس بهتری داشت. نامه‌نگاری با یکی از خوانندگان که گرفتار پیشامد قوی سیاه شده بود، یعنی پیشامد تصادفی غیرمنتظره و تأثیرگذار (از دست دادن کودک خردسالش)، باعث شد تا زمانی را صرف بررسی متون مرتبط با سازگاری بعد از پیشامدهای تصادفی حاد کنم (این حوزه نیز همان طور که انتظار می‌رود کاملاً تحت تأثیر افکار دنیل کانمن قرار دارد، کسی که پیشگام ایده‌پردازی درباره رفتار غیرمعقول در شرایط عدم قطعیت محسوب می‌شود). باید اعتراف کنم که در مقام معامله‌گر هرگز احساس نکردم که ممکن است به طور مستقیم به درد کسی خورده باشم (به جز خودم)؛ جستارنویس بودن به من حس تعالی و مفید بودن داد.

همه یا هیچ

بد نیست به برخی سوء تفاهم‌ها درباره پیام این کتاب بپردازم. از آن نظر که ذهن انسان نمی‌تواند به راحتی طیفی احتمالاتی درست کند (ذهن به ساده‌سازی افراطی از نوع «همه یا هیچ» تمایل دارد)، بسیار دشوار بود که توضیح بدهم ایده کتاب این است که «پیشامدها از آنچه خیال می‌کنیم تصادفی‌ترند»، نه اینکه «پیشامدها سراسر تصادفی‌اند». در نتیجه با گفته‌هایی از این دست که «طالب، در مقام فردی شک‌گرا، باور دارد که همه چیز تصادفی است و افراد موفق صرفاً خوش‌شانس‌اند» روبه‌رو می‌شدم. این اشتباه حتی دامن یکی از مناظره‌های بسیار معروف انجمن کمبریج را نیز گرفت و باعث شد استدلال من که می‌گفت «اغلب افراد موفق شهر احمق‌های خوش‌شانس‌اند» تبدیل شود به «تمام افراد موفق شهر احمق‌های خوش‌شانس‌اند» (پرواضح است که این مناظره را، که یکی از سرگرم‌کننده‌ترین مباحثات زندگی‌ام بود، به دزموند فیتزجرالد اعجاب‌انگیز باختم؛ اوضاع چنان بود که حتی خود من هم وسوسه می‌شدم جبهه‌ام را عوض کنم!) همان توهمی که باعث می‌شود افراد

تقدس شکنی را با نخوت اشتباه بگیرند (چیزی که دربارهٔ پیام کتاب اتفاق افتاد) عامل اشتباه گرفتن شکاکیت با پوچ‌گرایی نیز می‌شود.

اجازه بدهید مسئله را شفاف کنم: صدالبته که شانس در خدمت کسانی است که آماده‌اند! سخت‌کوشی، سروقت بودن، پوشیدن لباس تمیز (ترجیحاً سفید)، استفاده از عطر و چیزهایی از این قبیل روی موفقیت تأثیر دارند؛ این کارها قطعاً لازم‌اند اما ممکن است کافی نباشند، چراکه علت موفقیت نیستند. این مسئله دربارهٔ ثبات قدم، سرسختی و استقامت که ارزش‌هایی متعارف‌اند نیز صدق می‌کند: همهٔ اینها لازم‌اند، بسیار لازم. بدیهی است که برای برنده شدن در لاتاری باید از خانه بیرون رفت و بلیت لاتاری را خرید. اما آیا می‌توان ادعا کرد که بیرون رفتن از خانه علت برنده شدن در لاتاری بوده است؟ معلوم است که تبحر داشتن مهم است، اما در محیطی با میزان بالای تصادف نقش تبحر کمتر از عرصه‌ای مثل دندانپزشکی است.

نه، حرف من این نیست که نصیحت‌های مادر بزرگ‌ها دربارهٔ اهمیت سخت‌کوشی اشتباه است! علاوه بر این، از آنجاکه بیشتر موفقیت‌ها بر پایهٔ چند «فرصت‌گذرا» بنا می‌شوند، از دست دادن این فرصت‌ها ممکن است تأثیر ویرانگری بر مسیر حرفه‌ای داشته باشد. بنابراین هر جا لازم بود حتماً شانستان را امتحان کنید!

به این نکته توجه داشته باشید که چطور ذهن انسان گاه جهت پیکان علیّت را وارونه تشخیص می‌دهد. فرض کنید ویژگی‌های خوب عامل موفقیت باشند؛ از این نکته که تمام افراد باهوش، سخت‌کوش و ثابت‌قدم به موفقیت می‌رسند نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که تمام افراد موفق لزوماً باهوش، سخت‌کوش و ثابت‌قدم‌اند، هرچند به‌طور شهودی چنین چیزی درست به نظر می‌رسد (خیلی جالب است که چطور کسانی مرتکب این مغلطهٔ منطقی ابتدایی، تصدیق تالی، می‌شوند که فارغ از این اشتباهشان افراد بسیار باهوشی‌اند، این نکته‌ای است که در این ویرایش از کتاب با عنوان «دو سیستم استدلالی» دربارهٔ آن بحث می‌شود).

گونه‌ای تحریف در پژوهش‌های موفقیت وجود دارد که با عناوینی چون «این ویژگی‌هایی است که میلیونرها دارند و اگر کسی می‌خواهد مثل آنها موفق شود باید آنها را کسب کند» در کتاب فروشی‌ها یافت می‌شود. یکی از نویسندگان کتاب گمراه‌کنندهٔ همسایهٔ میلیونر (کتابی که در فصل هشت درباره‌اش صحبت خواهیم کرد) کتاب به مراتب احمقانه‌تری با عنوان الگوی ذهنی میلیونرها نوشته است. او می‌گوید، در مطالعه‌ای که روی یک گروه نمایانگر شامل بیش

از هزار میلیون‌ر انجام داده، مشاهده کرده است که اغلب آنها در دوران کودکی نشانی از هوش بالا از خود بروز ندادند و از این نتیجه می‌گیرد که آنچه افراد را به ثروت می‌رساند نه استعداد طبیعی که سخت‌کوشی است. از این سخن ممکن است کسی با ساده‌دلی نتیجه بگیرد که شانس نقشی در موفقیت ندارد. برداشت من این است که اگر میلیونرها ویژگی‌هایی شبیه به میانگین جمعیت داشته باشند، پس می‌توان تفسیری ناراحت‌کننده‌تر از علت موفقیت آنها ارائه داد و گفت که شانس در این موفقیت نقش داشته است. از این منظر، شانس دموکراتیک عمل می‌کند و فارغ از مهارت افراد به سراغ آنها می‌رود. نویسنده آن کتاب اشاره می‌کند که میلیونرها در برخی ویژگی‌ها مثل سرسختی و سخت‌کوشی با عموم مردم تفاوت دارند: که این هم یکی دیگر از مصادیق اشتباه گرفتن ویژگی لازم با ویژگی علی است. اینکه میلیونرها افرادی سخت‌کوش و مقاوم بودند بر این دلالت نمی‌کند که افراد سخت‌کوش و مقاوم میلیونر خواهند شد: بسیاری از کارآفرین‌های ناموفق نیز سخت‌کوش و مقاوم بودند. نویسنده در ادامه، در بخشی که می‌تواند به عنوان مصداق تجربه‌گرایی ساده‌انگارانه در کتاب‌های درسی بیاید، ویژگی‌های مشترک این میلیونرها را بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که این افراد همگی اهل ریسک کردن بودند. بدیهی است که ریسک کردن برای رسیدن به موفقیت‌های بزرگ ضروری است، اما به همین ترتیب برای شکست هم ضروری است. اگر جناب نویسنده همین مطالعه را روی شهروندان ورشکسته هم انجام می‌داد، قطعاً تمایل به ریسک کردن را در آنها نیز پیدا می‌کرد.

برخی خوانندگان (و ناشران جریان من هم^۱ پیش از اینکه با خوش‌شانسی انتشارات تکبیر را پیدا کنم) از من خواستند تا «صحت ادعاهای» مطرح‌شده در کتاب را با «فراهم آوردن اطلاعات»، اشکال، چارت‌ها، دیاگرام‌ها، نمودارها، جداول، اعداد، توصیه‌ها، سری‌های زمانی و مواردی از این قبیل نشان بدهم. این متن مجموعه‌ای از آزمایش‌های فکری منطقی است نه تکلیف آخرترم رشته اقتصاد؛ منطقی نیازی به تأیید تجربی ندارد (اینجا هم دوباره شاهد همان چیزی هستیم که به آن «مغلطه سفر دوطرفه» می‌گویم: استفاده از آمار بدون منطق اشتباه است، مثل کاری که برخی روزنامه‌نگاران و اقتصاددان‌ها می‌کنند، اما برعکس این قضیه صادق نیست: یعنی استفاده از منطق بدون آمار اشتباه نیست). اگر بنویسم که به

1. me-too

گمان من موفقیت همسایه‌ام، به سبب ماهیت تصادف در حرفه‌اش، متأثر از شانس نیست، چه کم چه زیاد، لازم نیست که ادعایم را «امتحان» کنم؛ برای چنین ادعایی آزمایش فکری رولت روسی کفایت می‌کند. تمام کاری که من باید بکنم این است که نشان بدهم توضیح دیگری برای نظریه‌ای که می‌گوید او نابغه است وجود دارد. رویکرد من این است که گروهی از افراد کم‌هوش تولید می‌کنم و نشان می‌دهم که چطور اقلیتی کوچک از دل این گروه به موفقیت اقتصادی می‌رسد؛ و این همان اقلیتی است که عموم می‌بینند. حرف من این نیست که وارن بافت در کارش تبحر ندارد، بلکه می‌گویم تقریباً قطعی است که از دل جمعیت بزرگی از سرمایه‌گذاران تصادفی کسی با سابقه کاری او بیرون بیاید، صرفاً بر مبنای شانس.

از دست دادن فرصت شوخی

یکی دیگر از چیزهای شگفتی‌آور این بود که علی‌رغم هشدارهای جدی کتاب علیه روزنامه‌نگاری رسانه‌ای به برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی دعوت شدم، هم در آمریکای شمالی و هم در اروپا (از جمله به برنامه مفرح دیالوگ دسورا در رادیوی لاس‌وگاس، جایی که انگار من و مصاحبه‌کننده دو گفت‌وگوی موازی را پیش می‌بردیم). هیچ‌کس مرا از دست خودم نجات نداد و من دعوت‌ها را پذیرفتم. از عجایب روزگار این است که برای انتقال این پیام که رسانه‌ها مسموم‌اند باید از خود رسانه‌ها استفاده کرد. در این برنامه‌ها از فرازهای چرندی استفاده می‌کردم که از یک طرف باعث می‌شدند احساس متقلب بودن داشته باشم و از طرف دیگر لذت بخش بودند.

شاید علت دعوت شدنم این بود که مصاحبه‌کنندگان رسانه‌های جریان اصلی کتابم را نخوانده یا متوجه توهین‌ها نشده بودند (آنها «فرصت کافی» برای کتاب خواندن ندارند) و مصاحبه‌کنندگان رسانه‌های غیرانتفاعی آن را خیلی خوب خوانده بودند و احساس می‌کردند حقانیتشان را به اثبات رسانده است. چند خاطره از این مصاحبه‌ها: به یکی از برنامه‌های معروف تلویزیونی گفته بودند که «این یارو طالب فکر می‌کند که تحلیل‌گران سهام چیزی جز مشتی پیشگوی تصادفی نیستند»، بنابراین آنها خیلی دلشان می‌خواست اجازه بدهند ایده‌هایم را در آن برنامه مطرح کنم. هرچند، شرطشان این بود که برای اثبات «تخصص» سه

سهام مناسب برای سرمایه‌گذاری پیشنهاد کنم. دعوت را نپذیرفتم و فرصت یک شوخی درست و حسابی را از دست دادم، می‌توانستم سه سهام را به‌طور تصادفی انتخاب کنم و توضیحی گوش‌نواز برای انتخاب‌هایم جور کنم.

در برنامه تلویزیونی دیگری، حین توضیح شخصیت تصادفی بازار سهام و منطقی که افراد بعد از وقوع پیشامدها بر آن منطبق می‌کنند، به این اشاره کردم که «مردم خیال می‌کنند خبری شده است، درحالی‌که در واقعیت هیچ خبری نیست» مجری همان موقع پرسید وسط حرفم: «امروز صبح خبرهایی درباره شرکت سیسکو به گوش می‌رسید. لطفاً نظرت را در این باره به ما بگو.» اما بهترین خاطره: موقعی که به گفت‌وگوی یک ساعته‌ای در یک برنامه مالی رادیویی دعوت شدم (دعوت‌کنندگان فصل یازده کتاب را نخوانده بودند)، چند دقیقه پیش از شروع برنامه به من گفتند که از صحبت درباره ایده‌های مطرح‌شده در کتابم پرهیز کنم، چراکه مرا برای صحبت درباره معامله‌گری دعوت کرده‌اند، نه بحث درباره امور تصادفی (این هم قطعاً فرصت خوبی برای شوخی بود، اما برای این کار آمادگی کافی نداشتم و پیش از شروع برنامه آنجا را ترک کردم).

اغلب روزنامه‌نگارها چیزی را چندان جدی نمی‌گیرند: هرچه نباشد، هدف روزنامه‌نگاری صرفاً سرگرمی است، نه جست‌وجوی حقیقت، مخصوصاً موقعی که پای رادیو و تلویزیون در میان باشد. شیوه درست برخورد با روزنامه‌نگاران فاصله گرفتن از کسانی است که متوجه نمی‌شوند کارشان سرگرم کردن مردم است، کسانی که خیال می‌کنند متفکرند (مثل جرج ویل که در فصل دو با او آشنا می‌شویم).

مشکل دیگر تفسیری از پیام کتاب بود که در رسانه‌ها ارائه می‌شد: این یارو نسیم باور دارد که رفتار بازار تصادفی است، بنابراین بازار در حال پایین رفتن است، چنین تفسیری مرا به حامل ناخواسته پیام‌های شوم تبدیل کرده بود. فراموش نکنید که قوهای سیاه، این نوسانات غیرمنتظره نادر، ممکن است هم پیشامدهای خوب باشند هم پیشامدهای بد.

با این همه، روزنامه‌نگاری رسانه‌ای کمتر از آنچه به نظر می‌آید استانداردسازی شده است؛ و بخش چشمگیری از افراد اندیشمند را جذب خود می‌کند، کسانی که می‌توانند خودشان را از شر سیستم تجاری و توجه‌محور رسانه رها کنند، کسانی که حقیقتاً برای خود پیام اهمیت قائل‌اند نه جلب توجه عموم. مشاهده ساده‌ی من بر مبنای گفت‌وگوهایی که با کوجو عناندی (شبکه ان پی آر)، رایین لاستیگ (شبکه بی بی سی)، رابرت اسکالی

(شبکه پی بی اس) و برایان لِرر (شبکه دلبیوان وای سی) داشتم این است که روزنامه نگارهای غیرانتفاعی تفاوت فکری بازاری با سایر روزنامه نگارها دارند. از قضا، کیفیت گفت و گوها نیز با لوکس بودن استودیو هم بستگی معکوس دارد: شبکه دلبیوان وای سی، جایی که تلاش برایان لِرر برای راهیابی به عمق موضوع برایم مشهود بود، در استودیوی قراضه ای فعالیت می کرد که در کل قزاقستان هم لنگه نداشت.

و اما سخن پایانی درباره سبک کتاب. تصمیم گرفتم تا همان سبک نوشتاری منحصربه فرد ویرایش اول را حفظ کنم. نمی خواهم فراموش کنم که انسانم، با خوبی ها و بدی هایش. من جای الخطا هستم و هیچ دلیلی نمی بینم که ایرادهای کوچکی را که بخشی از شخصیتم را تشکیل می دهند مخفی کنم، همان طور که هیچ لزومی نمی بینم که موقع عکس گرفتن کلاه گیس بگذارم یا برای نشان دادن صورتم دماغ دیگران را قرض بگیرم. تقریباً تمام ویراستارهایی که نسخه دست نویس را خواندند توصیه هایی در سطح جمله بندی (برای «بهبتر کردن» سبک) و توصیه هایی در سطح ساختار متن (در فصل بندی کتاب) داشتند؛ تقریباً به هیچ کدامشان توجه نکردم و پی بردم که خوانندگان نیز توجهی به آنها ندارند؛ در واقع، باورم این است که وارد کردن شخصیت نویسنده به متن (همراه با نقایصش) باعث دمیدن روح در آن می شود. آیا صنعت نشر از همان مشکل کلاسیک «مسئله متخصصان» رنج می برد و با افزایش تدریجی قواعد سرانگشتی که فاقد تأیید تجربی اند روبه روست؟ بعد از به دست آوردن بیش از نیم میلیون خواننده دارم به این نتیجه می رسم که کتاب ها برای ویراستارها نوشته نمی شوند.



خلاصه فصل‌ها

یک: چرا پولدارها باهوش نیستند؟

در این فصل با بررسی دو شخصیت کاملاً متفاوت تأثیر تصادف را بر سلسله مراتب اجتماعی و حس حسادت نشان می‌دهیم. سپس بحثی خواهیم کرد پیرامون پیشامد نادر پنهان و اینکه چگونه در دنیای مدرن همه چیز به سرعت تغییر می‌کند، به جز شاید در حرفه دندانپزشکی.

دو: یک روش عجیب حسابداری

در این فصل با مفهوم تاریخ جایگزین آشنا می‌شویم، نگاهی احتمالاتی به جهان می‌اندازیم، موضوع کلاهبرداری فکری را بررسی می‌کنیم و از بصیرت یک فرانسوی تروتمیز درباره تصادف بهره می‌بریم. سپس شرح می‌دهیم که چگونه روزنامه‌نگارها برای ندیدن زنجیره تصادفی پیشامدها آموزش می‌بینند. بعد از آن هشدار می‌دهیم داد درباره بصیرت عاریه‌ای و اینکه چگونه تمام ایده‌های درخشان درباره نتایج تصادفی مخالف حکمت رایج‌اند. در نهایت درباره تفاوت میان صحیح بودن و قابل فهم بودن صحبت خواهیم کرد.

سه: تأملی ریاضیاتی درباره تاریخ

در این فصل شبیه‌ساز مونته‌کارلو را به عنوان استعاره‌ای برای درک زنجیره تصادفی پیشامدهای تاریخی معرفی می‌کنیم. سپس به بحثی در باب تصادف و تاریخ مصنوعی می‌پردازیم. شرح خواهیم داد که چرا کهنسالی همیشه زیباست و تازگی و جوانی معمولاً خطرناک. در پایان توضیح می‌دهیم که چرا فرستادن استادان تاریخ به کلاس مقدماتی نظریه نمونه‌گیری ضرورت دارد.

چهار: تصادف، مهملات و اندیشمند علمی

در این فصل نگاهی می‌اندازیم به گسترش شبیه‌ساز مونته‌کارلو برای تولید تفکر مصنوعی

و مقایسه آن با ساخت‌های غیرتصادفی دقیق. سپس ماجرای ورود جنگ علوم به دنیای کسب‌وکار را بررسی می‌کنیم. درنهایت بحثی خواهیم کرد پیرامون اینکه چرا شخصیت هنردوست درون من تمایل دارد فریب تصادف را بخورد.

پنج: بقای غیراصلاح آیا ممکن است تکامل فریب تصادف را خورده باشد؟

در این فصل به مطالعه موردی دو پیشامد نادر می‌پردازیم. درباره پیشامدهای نادر و تکامل صحبت می‌کنیم. توضیح می‌دهیم که چطور مفهوم «داروینیسیم» و تکامل، خارج از چارچوب زیست‌شناسی، بد فهمیده شده است. مشاهده می‌کنیم که زندگی پیوسته نیست. می‌بینیم که چطور تکامل فریب تصادف را خواهد خورد و درنهایت مقدمه چینی خواهیم کرد برای توضیح مسئله استقرا.

شش: چولگی و عدم تقارن

در این فصل مفهوم چولگی را بررسی می‌کنیم: چرا دو اصطلاح «گاو» و «خرس» خارج از جانورشناسی معنای دقیقی ندارند. می‌بینیم که چطور کودکی بازیگوش ساختار تصادف را به هم می‌ریزد. مقدمه‌ای خواهیم گفت بر ابهام شناخت‌شناسانه و قدم یکی مانده به آخر پیش از بررسی مسئله استقرا را خواهیم برداشت.

هفت: مسئله استقرا

در این فصل بحثی خواهیم کرد پیرامون کرومودینامیک قوها. مصادیق هشدار سولون را در برخی قلمروهای فلسفی خواهیم دید. سپس شرح خواهیم داد که چطور از ویکتور نیدرهافر تجربه‌گرایی را آموختم و چطور آن را با استنتاج ترکیب کردم. بعد از آن توضیح خواهیم داد که چرا جدی گرفتن علم علمی نیست. خواهیم دید که چطور سوروس برای پوپر تبلیغ می‌کند. با داستان مغازه کتاب‌فروشی در تقاطع خیابان‌های پنجم و هجدهم آشنا خواهیم شد و درنهایت به شرط‌بندی پاسکال خواهیم رسید.

هشت: بی‌شمار همسایه میلیونر

در این فصل شاهد سه تجلی از سوگیری دوام‌نگری خواهیم بود. خواهیم دید که چرا زندگی در

خیابان پارک آوینیو فقط برای عده کمی مناسب است. نگاهی خواهیم انداخت به لباس‌های مدرس همسایه میلیونر و در نهایت از ازدحام متخصصان خواهیم گفت.

نه: عملیات خرید و فروش از آب خوردن هم آسان تر است

در این فصل شاهد گسترش فنی سوگیری دوام‌نگری خواهیم بود. بحثی خواهیم کرد پیرامون توزیع «اتفاق‌های هم‌زمان» در زندگی. خواهیم دید که بخت بلند از توانایی مهم تر است (هرچند ممکن است باعث دستگیری آدم شود). پارادوکس تولد را بررسی خواهیم کرد. بار دیگر درباره شیادها (و روزنامه‌نگارها) صحبت خواهیم کرد. به این نکته می‌پردازیم که چگونه پژوهشگر مقید به اخلاق کاری قادر است از داده‌ها تقریباً هر چیزی بیرون بکشد. و در نهایت، نگاهی خواهیم انداخت به سگ‌هایی که پارس نمی‌کنند.

ده: بازنده همه چیز را می‌برد - بحثی درباره روندهای غیرخطی در زندگی

در این فصل با موزی‌گری غیرخطی زندگی آشنا خواهیم شد. درباره نقل مکان به محله بل‌ار و کسب رذیلت‌های افراد پولدار و مشهور صحبت خواهیم کرد. خواهیم دید که چرا ممکن است بیل گیتس در کارش بهترین نباشد (اما لطفاً این را به خودش نگویید) و در پایان نگاهی خواهیم انداخت به خرهایی که از غذا محروم شده‌اند.

یازده: تصادف و ذهن انسان: انسان کورا احتمال

در این فصل می‌پرسیم چرا تصور تعطیلات به شکل ترکیبی خطی از پاریس و جزایر باهاما ممکن نیست. سری به نرون تولید خواهیم زد که شاید هرگز نتواند دوباره در رشته‌کوه‌های آلپ اسکی کند. به این مسئله فکر می‌کنیم که چرا نباید از مقامات اداری خیلی سؤال کرد. نگاهی می‌اندازیم به یک ذهن ساخت بروکلین. متوجه می‌شویم که به وجود ناپلئون احتیاج داریم. شاهد تعظیم دانشمندان به شاه سوئد خواهیم بود. به صحبت‌مان درباره آلودگی‌هایی که روزنامه‌نگارها ایجاد می‌کنند ادامه خواهیم داد و در نهایت از خودمان می‌پرسیم که چگونه هنوز زنده ایم.

دوازده: خرافات قماربازها و کبوترها در جعبه

در این فصل توضیح می‌دهم که چگونه خرافات قماربازها زندگی‌ام را فراگرفت. چرا انگلیسی

دست‌وپاشکسته راننده تاکسی‌ها ممکن است در پول درآوردن به شما کمک کند. اذعان می‌کنم که من از تمام فریب‌خورده‌ها فریب‌خورده‌ترم، با این تفاوت که از فریب‌خوردگی خودم آگاهم. سپس خواهم گفت که چطور با ناسازگاری ژنتیکی خودم کنار آمدم. و در پایان، ماجرای برداشتن جعبه‌های شکلات از کشوی میز را تعریف خواهم کرد.

سیزده: کارنیادیس به رم می‌آید: دربارهٔ احتمالات و شکاکیت

در این فصل خواهیم شنید که کیتوی سانسورچی چگونه کارنیادیس را از شهر بیرون کرد. سپس می‌پرسیم چرا آقای دو نورپوآ عقاید پیشینش را فراموش می‌کند. بعد از آن هشدار دربارهٔ دانشمندان خواهیم داد. در ادامه، خواهیم دید که چطور رابرت مرتون معروف باعث شد تا نویسندهٔ کتاب حاضر سری میان سرها درآورد. و درنهایت، به تحول علم در فاصلهٔ دو خاک‌سپاری خواهیم پرداخت.

چهارده: باکوس آنتونی را تنها می‌گذارد

در این فصل نگاهی خواهیم کرد به مرگ مونترلان. یاد می‌گیریم که رواقی‌گری نه به معنای پنهان کردن عواطف که به معنای توهم پیروزی انسان بر تصادف است. می‌بینیم که قهرمانانه رفتار کردن کار آسانی است. و درنهایت، دربارهٔ تصادف و برزندگی شخصی صحبت خواهیم کرد.



پیشگفتار

مسجدی در میان ابرها

این کتاب دربارهٔ بخت است، بختی که لباس مبدل می‌پوشد و خود را چیزی دیگر (یعنی مهارت) معرفی می‌کند. به‌طور عمومی‌تر این کتاب دربارهٔ پدیده‌های تصادفی است، پدیده‌هایی که لباس مبدل می‌پوشند و خود را چیزی دیگر (یعنی جبرگرایی) معرفی می‌کنند. نمود عینی این موضوع را می‌توان در شخصیت احمق خوش‌شانس مشاهده کرد؛ کسی که به یمن بخت بلند به موفقیت می‌رسد اما موفقیتش را مرهون چیزی غیر از بخت می‌داند، معمولاً چیزی مشخص و واضح. این دست اشتباهات حتی در جاهایی که انتظارش نمی‌رود، مثل علم، نیز به چشم می‌خورند، البته نه به پررنگی و وضوحی که در دنیای کسب‌وکار می‌بینیم. عرصهٔ سیاست زیستگاه اصلی این بیماری است و نمود آن را می‌توان به راحتی در سخنان رئیس‌جمهوری مشاهده کرد که اشتغال‌زایی و احیای اقتصادی را به «خودش» نسبت می‌دهد و تورم را به «رؤسای جمهور قبلی».

ما هنوز خیلی به اجدادمان در صحرای ساوانا شبیهیم. باورهای ما حتی در حال حاضر نیز سرشار از خرافات است (حتی شاید بتوان گفت این روزها بیشتر از همیشه چنین است). درست همان‌طور که روزی انسانی قبیله‌نشین موقع خاراندن دماغش متوجه بارش باران شد و براین مبنا روشی دقیق و مفصل برای ایجاد باران از طریق خاراندن دماغ ابداع کرد، ما هم بین رونق اقتصادی و درصدهایی که بانک مرکزی اعلام می‌کند رابطه‌ای خرافی برقرار می‌کنیم، یا به همین ترتیب بین موفقیت یک شرکت و قرار گرفتن مدیرعامل جدید پشت «سکان رهبری». کتاب‌فروشی‌های ما پراز زندگی‌نامه‌هایی است که موفقیت را در قالب

فرمولی مشخص توضیح می‌دهند (در سوی دیگر دیگران هم برای زیر سؤال بردن این فرمول‌ها می‌گویند موفقیت حاصل حضور در «مکان مناسب در زمان مناسب» است). این سردرگمی را در عرصه‌های مختلف می‌شود دید؛ مثلاً در کار استاد دانشگاهی که برای الگوهای صرفاً تصادفی کلمات معانی عمیق سرهم می‌کند، یا در کار اقتصاددانی که با افتخار تمام در داده‌های تصادفی «الگو» و «ناهمسانی» پیدا می‌کند.

حرفی که می‌خواهم بزنم ممکن است متعصبانه به نظر برسد، اما باید بگویم که به زعم من ذهن ادبی به‌طور عامدانه‌ای مستعد اشتباه گرفتن نوفه^۱ با معناست، مستعد اشتباه گرفتن ساختاری تصادفی با پیامی مشخص و واضح. با وجود این، از آنجاکه کاربرد هنر برای بیشتر مردم نه مانند وسیله‌ای برای کشف حقیقت که همچون وسیله‌ای برای فرار از آن یا تحمل‌پذیرتر کردن آن است، چنین اشتباهی خسارت چندانی به بار نخواهد آورد. به زعم من، شکل‌گیری مکتب نمادگرایی^۲ مدیون بی‌میلی انسان به پذیرش مفهوم تصادف و ضعف او در درک این مفهوم است. انسان برای انواع و اقسام اشکال معنا پیدا می‌کند، مثلاً در میان لکه‌های جوهر صورت افراد را می‌بیند. آرتور رمبو، شاعر نمادگرای فرانسوی قرن نوزدهم، جایی گفت من در میان ابرها مسجدی می‌بینم. این برداشت او را به سرزمین «شاعرانه» اتیوپی (در شرق آفریقا) کشاند، جایی که مورد آزار و اذیت برده‌فروشی لبنانی مسیحی قرار گرفت، به سفلیس مبتلا شد و یک پایش را بر اثر قانقاریا از دست داد. او شعرو شاعری را با نفرت تمام در نوزده سالگی رها کرد و در سی و چند سالگی در بیمارستانی در شهر ماری در گمنامی درگذشت. با این حال دیگر کار از کار گذشته بود و نمادگرایی به بخشی جدایی‌ناپذیر از ذهنیت اروپایی تبدیل شده بود. پیشامدی که ما حتی امروز نیز توانش را با روانکاوی و سایر مدهای مشابه می‌پردازیم.

متأسفانه برخی افراد این بازی را بیش از حد جدی می‌گیرند؛ آنها پول می‌گیرند تا برای هر پدیده‌ای معنا بتراشند. همین مسئله موجب شده است تا من در تمام طول عمرم از تضاد میان عشق به ادبیات و نفرت عمیق از معلم‌ها و «منتقدها»ی ادبی رنج ببرم. می‌گویند پل

۱. noise: نوفه یا نویز به معنی آلودگی صوتی است و در برابر مفهوم سیگنال قرار می‌گیرد. سیگنال به اطلاعات با معنایی گفته می‌شود که مخاطب درصدد دریافت آن است و نویز به تغییرات تصادفی و ناخواسته‌ای که با سیگنال تداخل می‌کند.

2. symbolism



Nassim Nicholas Taleb

Foiled by Randomness

The Hidden Role of **Chance** in Life and in the Markets

فرد احمق خوش شانس هرگز خیال نمی کند که احمقی خوش شانس است، او بنا به تعریف از عضویتش در چنین گروهی بی خبر است. چنین افرادی طوری رفتار می کنند که انگار واقعاً شایسته موفقیت بوده اند.



9 786227 089141